أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ الصَّلَاةُ عَلَی سَیدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَی عَلَی أهلِ بَیتِهِ الطَّیِّبینَ الطَّاهِرینَ

بحث در مورد شیوه تعیین ولی فقیه در عصر غیبت است که مقدماتی را تبیین کردیم. بحث در مبحث اول است و ناگزیریم در مبحث اول اشاره‌ای به مباحث پیشین کنیم و به اصطلاح پیش‌فرض‌های تعیین ولی امر در عصر غیبت را یادآوری کنیم.

از نتایج مباحث گذشته چنین به دست آمد که در نظام سیاسی اسلام مسئله تعیین فرمانروا مسئله‌ای مفروق عنه است؛ یعنی اساساً تعیین ولی امر به مردم واگذار نشده است منتها ولی امر بالاصاله. بیان شد که ولی امرِ بالاصاله خداوند متعال است. اینکه می‌گوییم تعیین ولی امر به مردم واگذار نشده به معنای آن نیست که مردم مسئولیتی در ازای ولی امر یا نقشی در شکل‌گیری ولایت امر ندارد. ما در گذشته گفتیم که هر نظام سیاسی بخواهد برپا شود باید بر دو رکن باشد؛ این هم مخصوص نظام سیاسی دینی و اسلامی نیست، این دو رکن برای هر نظام سیاسی واجب و لازم است؛ هم عقلاً و هم شرعاً.

رکن اول این است که آن فرمانروا یا آن هیئت حاکمه مشروعیت داشته باشد، یعنی هیئت حاکمه مشروع باشد. به دلیل اینکه مقام فرمانروایی، مقام برتری اراده فرمانروا بر اراده مردم است. در حقیقت قوام فرمانروایی بر این است و اگر این را از فرمانروایی بگیریم دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند، قوام فرمانروایی به این است که اگر اراده‌ای کرد اراده او بر مردم نافذ است؛ یعنی مردم در مقابل اراده او دیگر نباید اراده‌ای داشته باشند. در هر نظام سیاسی هم به این شکل است و اختصاص به نظام سیاسی اسلامی هم ندارد.

ما در مباحث نظریة الحکم این‌گونه تعبیر کردیم که قوام فرمانروایی و حاکمیت همراه با علو اراده حاکم بر محکوم است. معنی علو اراده هم یعنی اینکه وقتی حاکم اراده کرد، اراده دیگری از سوی محکوم در برابر حاکم وجود ندارد و باید اراده محکوم تسلیم اراده حاکم باشد. اگر این نشد یعنی عدم و نفی حاکمیتی است.

پس قوام حاکمیت به برتری اراده حاکم بر محکوم است. قرآن کریم به آن عبارت عجیب می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلى‏ بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِم»[[1]](#footnote-1) اولی به همین معناست؛ معنی اولویتِ رسول یعنی اراده او از اراده مردم و مؤمنین برتر است لذا او اولی به مؤمنین است که برای مردم و مؤمنین اراده کند. ما در نظریة الحکم یک تعبیر دیگری هم داشته‌ایم -البته در مباحث پیشین هم همین بحث را گفته‌ایم- که معنای حاکمیت و حاکم این است که اراده حاکم جایگزین اراده محکوم می‌شود. حال اگر محکوم اراده‌ای دارد، پس معنای جایگزینی، برتری است اما اگر اراده ندارد مانند مجنون و قاصر که اراده‌ای ندارد [در این صورت جایگزینی است]. لذا کسانی می‌گویند که فقیه بر قاصر و مجنون ولایت دارد اما بر سایر عموم ولایت ندارد! این به معنای آن است که معنای ولایت را نفهمیده‌اند. وقتی بر قاصر و مجنون ولایت دارد یعنی بر همه کس ولایت دارد؛ به دلیل اینکه معنای این حرف که بر قاصر و مجنون ولایت دارد یعنی امر و ولایت او جایگزین آن‌هاست. به دلیل اینکه اراده او برتر از اراده سایرین است، آنجایی که اراده‌ای هست برتر است و آنجایی که اراده‌ای نیست جایگزین است. در حقیقت جایگزینی اراده حاکم برای مواردی که محکوم اراده ندارد؛ مانند قاصر و غائب و مجنون و امثال آن‌ها [حاکم است.] نکته این است که به دلیل اینکه اراده او برتر است لذا آنجایی که اراده‌ای وجود دارد اراده او غالب بر محکوم است و آنجایی که اراده‌ای نیست جایگزین اراده محکوم می‌شود.

این چنین مقوله‌ای باید مشروعیت و حق داشته باشد به دلیل اینکه می‌خواهد اراده او بر اراده من، حاکم شود. حاکمی که می‌خواهد اراده او بر اراده من حاکم شود وقتی تصمیمی بگیرد بر تصمیم عامه مردم می‌چربد و اولویت دارد. لذا می‌گویند قانون و الزام. قانون را چه کسی تصویب می‌کند؟ هیئت حاکمه، حالا اگر کسی بگوید که من این قانون را قبول ندارد، اگر کسی گفت من قبول ندارد، حرف او درست نیست و باید قبول کند، اگر قبول و عمل نکرد او را کیفر خواهند کرد.

لذا گفتیم که حق کیفر از خصوصیات ویژه حاکم است. در قرآن کریم در خیلی از جاها قبل یا بعد از عبارت «وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» آمده چنین آمده است: «يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ»[[2]](#footnote-2) به دلیل اینکه این موضوع از ویژگی‌های اراده برتر و حاکمیت است که حق کیفر دارد، لذا هرکسی حق کیفر ندارد. حتی ما این بحث را در مباحث پیشین گفتیم که اگر کسی همه شرایط حاکمیت را داشته باشد -البته در دوران غیبت- یعنی عادل و فقیه و عالم باشد اما با صرف اینکه عادل و فقیه است حق حکومت ندارد، اگر نصب و اذن آن مرکزی که آن مرکز ذاتاً اراده برتری دارد نباشد نمی‌تواند بر مردم حق اعمال ولایت کند. آنگاه بر این حساب این مشروعیت جز از سوی خداوند متعال نمی‌تواند برخیزد به دلیل اینکه تنها موجود و وجودی که مرکزی که اراده برتر دارد و حق دارد اراده برتر باشد یعنی اراده برتر او حق و مشروع است، ذات اقدس خداوند متعال است. دلیل این مشروعیت هم این است که او آفریننده است، به دلیل اینکه آفریننده است ما نتیجه آفرینش او هستیم و او مالک ماست و لذا حق برتری دارد. این حق تنها برای خدا وجود دارد.

رسول هم اگر آن نصب الهی نباشد حق چنین کاری را ندارد، امام هم اگر آن نصب الهی نباشد این حق را ندارد. ولی فقیه هم در عصر غیبت به همین شکل است؛ آن نصب هم این حق را می‌دهد. این نکته‌ای که ما می‌گوییم از بدیهیات و ضروریات شرع اسلام است که این حقِ «لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ»[[3]](#footnote-3) حصر است. هم خلقِ تنها ازان اوست؛ به دلیل اینکه تنها خلق ازان اوست لذا امر هم تنها ازان اوست. او می‌تواند فرمان بدهد. در سوره قصص هم همین را می‌گوید؛ اول می‌فرماید: «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ» و بعد می‌فرماید: «وَ يَخْتارُ»[[4]](#footnote-4). یختار یعنی اوست که گزینش می‌کند به دلیل اینکه بر مبنای گزینش است که امر انجام می‌گیرد؛ می‌گوید چنین باش و چنین بکن و نه به آن شکل. «ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالى‏ عَمَّا يُشْرِكُونَ» این شرک است که برای دیگری هم حق انتخاب قائل شوید اگر انسان قائل شود که در برابر خدا موجود دیگری هم است که حق دارد بگوید بکن و نکن [شرک است.] به دلیل اینکه آن شرکی که در قرآن کریم بیشتر به آن به عنوان شرک عنایت شده این شرک است: «إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى‏ إِثْماً عَظيماً»[[5]](#footnote-5). این مباحث را مفصل در مباحث قبل بیان کرده‌ایم و فقط اشاره کردیم.

بنابراین رکن اول حاکمیت، مشروعیت است که مشروعیت هم مخصوص خداوند متعال است؛ او حق دارد که فرمان بدهد و اگر دیگری بخواهد فرمان دهد، اگر با اذن خدا باشد یعنی خدا به او گفته است که تو فرمان بده و به لحاظ اذنی که آن فرمانروای بالاصل -که خداوند متعال داده است- او هم حق فرمانروایی پیدا می‌کند. این رکن اول فرمانروایی است. اما این فرمانروایی تنها با رکن اول عینیت پیدا نمی‌کند؛ حال اگر جبرئیل هم از آسمان پایین بیاید، حق دارد و فرمان هم ازان اوست اما اگر مردم فرمانبری نکنند به دلیل اینکه مردم اراده داشته و مختار هستند. اختیار هم در اینجا تکوینی است نه تشریعی. مردم می‌توانند اطاعت کنند، می‌توانند اطاعت نکنند اما این می‌توانند به معنای این نیست که حق دارند اطاعت کنند و حق دارند اطاعت نکنند، این به معنای حق داشتند نیست بلکه به معنای این است که قدرت به دست آن‌ها قرار گرفته است آن‌ها قدرت دارند نه مشروعیت. مردم می‌توانند اطاعت کنند و می‌توانند سرپیچی کنند یعنی قدرت بر اطاعت و سرپیچی دارند. اگر مردم اطاعت و قبول کردند و در برابر فرمان فرمانروا تسلیم شدند در اینجا این فرمانروایی عینیت پیدا کرده و حاکمیت تحقق پیدا می‌کند. لذا ما گفتیم که این مطلب که در لسان برخی از بزرگان می‌آید که مشروعیت حاکمیت ازان خداست اما مقبولیت ازان مردم است، این مقبولیت واژه درستی نیست؛ مردم در برابر حاکمیت قابل نیستند بلکه فاعل هستند. این بحث دقیقی است.

گفتیم که حکومت –نه‌تنها حکومت بلکه هر فعل اجتماعی- و هر فعل اجتماعی یعنی فعلی که فاعلی دارد که این فاعل مرکب از حاکم و محکوم است. این فعل اجتماعی موضوع فقه کلان است. ما فقه کلان و فقه خرد داریم. فقه یعنی حکم شرعیِ متعلق فعل مکلف. فعل مکلف هم به دو شکل است به دلیل اینکه دو نوع ملکف داریم؛ یک فعلی است که از مکلف فرد برمی‌آید و او می‌تواند فاعل فعل باشد. لذا نماز فرادا خواندن در هرجا قابل خواندن است اما نماز جمعه را نمی‌توان فرادا خواند، زیرا نماز جمعه فعل مرکب از امام و مردم است. هر فعلی که مرکب از حاکم و محکوم باشد فعل اجتماعی است. این موضوعی خیلی بحث دارد و ثمرات زیادی هم بر آن بار می‌شود. لذا گفتیم اقتصاد مقوله فعل اجتماعی و فقه کلان است به دلیل اینکه اقتصاد فقه جامعه است نه فقه فرد؛ یعنی تا وجود یک حاکمیتی را فرض نکنید مقوله به نام اقتصاد شکل نمی‌گیرد. تا وجود یک حاکمیتی را فرض نکنید، مقوله‌ای مانند نظام سیاسی شکل نمی‌گیرد و اصلاً وجود خارجی ندارد. لذا این فعل مکلفی است که این مکلف مرکب از حاکم و محکوم است. به دلیل اینکه چنین است لذا وجود حاکم و فعل او فعلی مرکب از حاکم و محکوم است، حاکم باید اعلام آمادگی کند و بگوید که من آماده و حاضر هستم که بر شما فرمانروایی کنم؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونَ»[[6]](#footnote-6) اعلام می‌کند که من چنین مقامی دارد و من از طرف خدا من برای فرمانروایی ارسال شده‌ام، این کار اوست. اما با کار او و کار فرمانروا و اعلام او کار تمام نمی‌شود. فرمانروا آمد و بلاغ مبین هم کرد اما اگر اطیعوا در کار نباشد یعنی اطاعت تحقق پیدا نکند [حاکمیت محقق نمی‌شود.] نه‌تنها اطاعت، بلکه اطاعت و نصرت باید باشد.

لذا گفتیم که آنچه وظیفه مردم در برابر حاکم الهی است طی این دو پیمان در قرآن کریم به آن اشاره شده که این دو پیمان بسیار مهم است. این را هم گفته‌ایم که این دو پیمان ربطی به خصوص نظام و جامعه اسلامی هم ندارد، در هر نظام حکومتی به این شکل است.

این موارد از نکات مهم قرآنی است که درباره علوم سیاسی بیان شده است. علوم سیاسی روز از این حقایق تهی است؛ این حقایق مربوط به علم سیاسی اسلامی و مربوط به این رشته از علوم انسانی است. ما که می‌گوییم علوم انسانی اسلامی داریم به همین معناست؛ ما علوم سیاسی اسلامی داریم که برخاسته از کتاب و سنت است. در این علم سیاسی اسلامی چنین گفته شده که اگر حکومتی بخواهد وجود خارجی پیدا کند مردم باید با این دو پیمان به حاکم بپیوندند، یکی پیمان اطاعت؛ «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ميثاقَهُ الَّذي واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»[[7]](#footnote-7) تا این اطعنا محقق نشود و تا مردم به آن حاکم نپیوندند و از او اطاعت نکند حاکمیت شکل خواهند گرفت. اما این کافی نیست و نیاز به پیمان دوم است؛ پیمان نصرت یعنی تو را یاری می‌کنیم؛ «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى‏ مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في‏ سَبيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى‏ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ»[[8]](#footnote-8) به دلیل اینکه حاکمیت همیشه رقیب دارد و همیشه دیگری هم است که می‌گوید من می‌خواهد حاکم شود. لذا هم باید حاکم را اطاعت کنند و هم در برابر آن رقیب او را یاری کنند تا بتواند حاکمیت را برپا کند.

ما گفته‌ایم که در قرآن کریم خصوصاً در سوره توبه چقدر آمده است که آن‌هایی که از تو اذن می‌گیرند که به جهاد نیایند، ایمان به خدا و رسول ندارند. مدام پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمدند و می‌گفتند: «إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ»[[9]](#footnote-9). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم به آن‌ها می‌گوید که بروید و ایرادی ندارد. یعنی کسی که با اذن رفته خدا را اطاعت کرده و این کار او خارج از اطاعت نبوده است اما او را نصرت نکرده است. در شب عاشورا یکی از اصحاب به حضرت گفت که من با شما هستم تا وقتی‌که کاری از دست من بربیاید هستم، اما اگر کار از کار گذشت اجازه دهید که بروم، حضرت هم فرمود برو. اجازه گرفت؛ یعنی اطاعت کرده و میثاق اطاعت را نشکسته اما نصرت نکرده است. این مسئله استیذان – که مخصوصاً در سوره توبه به آن پرداخته شده- مسئله مهمی است؛ این همه مذمت شده‌اند؛ «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكاذِبينَ»[[10]](#footnote-10) تا آنجایی که خداوند از این سعه صدر و مدارای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گله می‌کند؛ وقتی اذن می‌دهد یعنی می‌خواهد آن‌ها را از پیمان اطاعت خارج نکنند و آن‌ها در پیمان اطاعت بماند. حال اگر پیمان نصرت را می‌خواهد خدشه‌دار کند فعلاً در پیمان اطاعت بمانند. اگر امروز نصرت نمی‌کنند فردا نصرت کنند اما این پیمان اطاعت با آن‌ها بماند. این هر دو پیمان است که به حاکمیت تحقق خارجی می‌دهد.

لذا گفته‌ایم که حکومت اولاً یک فعل مرکب از حاکم و محکوم است؛ یعنی فعل واحدی است که این فعل واحد با ترکیب این ارادتین حاصل می‌شود؛ اراده حاکم و محکوم. این آیه در سوره نور را دقت کنید؛ «قُلْ أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبينُ»[[11]](#footnote-11) پس دو مسئولیت است؛ یک مسئولیت «ما حُمِّلَ» که کار رسول است و یک مسئولیت هم برای مردم و مؤمنین «وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ».

«وَ إِنْ تُطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبينُ» رسول فقط ابلاغ می‌کند یعنی همین حق حاکمیت خود را ابلاغ می‌کند. برخی از این انسان‌های کم‌سوادی که اطلاع درستی از آیات قرآن ندارند می‌گویند که کار رسول فقط تبلیغ احکام الهی است و کار او حاکمیت نیست. اما باید گفت که این حکم الهی چیست که رسول وظیفه تبلیغ آن را دارد؟ حکم فرمان و امرونهی است و این یعنی حاکمیت.

معنای حکم الهی را هم متوجه نمی‌شوند و تنها می‌گویند تنها کار رسول تبلیغ حکم الهی است. حکم الهی به چه معناست؟ حکومت یعنی چه؟ حکم به معنای الزام و فرمان خداست این حق حکم است و باید الزام کند و فرمان او نافذ است. حکم به معنای فرمان است و فرمان هم به معنای حاکمیت است. رسول ابلاغ می‌کند اما چه چیزی را ابلاغ می‌کند؟ این را: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمينٌ \* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونَ»[[12]](#footnote-12). او مثلاً وظیفه ندارد که مردم را نفرین کند که اگر آن‌ها اطاعت نمی‌کنند از بین بروند. خداوند متعال نمی‌خواهد با عذاب الهی این کار را کند. مگر بعد از فرمان و بعد از قبول.

این هم نکته‌ای است که در قوم بنی‌اسرائیل که می‌فرماید: «وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا ما فيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»[[13]](#footnote-13) ما کوه را بر سر آن‌ها آویزان کردیم. این بعدازآن بود که آن‌ها اعلام اطاعت و نصرت کردند. وقتی قوم و امت شکل می‌گیرد که دیگر وظایف دیگری داشته و خدا هم رفتار دیگری با آن‌ها می‌کند؛ -این مطلب مهمی است که بعدها باید در علم‌الاجتماعی به آن پرداخته شود- قوانین حاکم اسلامی یعنی حاکمی که با پیمان نصرت و اطاعت به حاکم می‌پیوند، با سنت‌ها و یپمان امتی که داخل این نشده متفاوت است. ابتلائاتی که این امت می‌بیند تا آمادگی برای انجام این وظیفه پیدا کند فرق می‌کند با ابتلائاتی که امت‌های دیگر می‌بینید، ممکن است خداوند امت‌ها دیگر را رها کند اما با این امت کار دارد. تا این امت را آماده کرده و صیقل داده بتوانند این مهم و این مسئولیت بزرگ را بر عهده بگیرند.

خلاصه حرف این است که موجودیت یک حکومت عدل بستگی به اراده مردم دارد؛ می‌گوییم اراده مردم یعنی چه؟ معنی اراده مردم به معنای حق این نیست که حق دارند بخواهند و حق دارند نخواهند، خیر؛ بلکه به معنای این است که اگر خواستند این حکومت شکل خواهد گرفت و اگر نخواستند این حکومت دیگر شکل نخواهد گرفت. اما از لحاظ شرعیت و مسئولیت باید بخواهند، لذا می‌فرماید: «قُلْ أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ» یعنی بله می‌توانید اطاعت نکنید اما اگر اطاعت نکردید مسئولیت آن بر عهده خود شماست.

در اینجا مردم فاعل حکومت هستند نه قابل. حال اگر از مقبولیت همین را اراده کردند ما هم همین را می‌پذیریم منتها واژه مقبولیت واژه قبول را می‌رساند؛ یعنی گویا چیزی است که مردم فقط باید قابل آن باشند اما مردم فاعل آن‌ هستند نه قابل. یعنی حکومت موجد و فعل مردم است. معنی مسئولیت دارند هم همین است و اگر فعل آن‌ها نبود که چنین مسئولیتی ندارند. اصلاً با این مثال زدیم؛ به سراغ فقه فردی می‌رویم و نسبت به آن هم به همین شکل است. الان خداوند می‌فرماید نماز واجب است، این وجوب از کجا می‌آید؟ از خدا می‌آید اما چه کسی باید این کار را کند؟ نماز فعل من و شماست اما آن کسی که می‌گوید: «باید» چه کسی است؟ تنها خدای متعال است و غیر از خداوند متعال کسی حق گفتن باید را ندارد. شما نمی‌توانید به من بگویید باید این کار را کنید و من هم نمی‌توانم به شما بگویم که باید این کار را کنی. من از خودم هیچ حق الزامی نسبت به شما ندارم و اراده من اعلی از اراده شما نیست. گفته‌ایم که این الله اکبر و سبحان ربی الاعلی و سبحان ربی العظیم و این نماز ما از اول و آخر تقریباً همه تمرین اعتقاد و پایبندی به حاکمیت خدا و تفهیم حاکمیت است. می‌گوید او اعلی و عظیم است او بزرگ و متکبر و قدوس است لذا او حق دارد بایدونباید بگوید، باید را او می‌گوید. اینجا مسئولیت من و شما این است که در برابر باید او تسلیم باشیم.

«فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا في‏ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليماً»[[14]](#footnote-14) قبل از آن چیست؟ آیات سوره نساء از آیه 59 تا 65 یک پک حاکمیتی کامل است؛ یعنی کاملاً نظریه حاکمیت اسلام در این آیات است. بلکه می‌توان از آیه قبل هم حساب کرد؛ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى‏ أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَميعاً بَصيراً»[[15]](#footnote-15) بعد «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً \* أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُريدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعيداً \* وَ إِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى‏ ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً \* فَكَيْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ ثُمَّ جاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ إِحْساناً وَ تَوْفيقاً \* أُولئِكَ الَّذينَ يَعْلَمُ اللَّهُ ما في‏ قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ في‏ أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَليغاً» تا به اینجا می‌رسد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحيماً»[[16]](#footnote-16) در حقیقت رسل برای چه آمدند؟ برای امر و فرمان آمدند.

یک وقتی فکر می‌کردم که چرا مدام می‌فرماید لیطاع؟! چرا نمی‌گوید: لیأمر؟ زیرا اطاعت فرع بر امر است. چرا نمی‌فرماید: لیحکم؟ نکته عبارت این است که حاکم خداست؛ من حاکم هستم، امر، امر من است و این یک نکته‌ای است. ما او را فرستاده‌ایم تا «إِلاَّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» معلوم می‌شود که امر متعلق به اوست. تا آیه بعد که می‌فرماید: «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا في‏ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليماً». کاری که مردم می‌کنند این است و همه‌جا به همین شکل است. اینکه می‌گویند حق حاکمیت ازان ملت و مردم است -را در آینده روشن خواهیم کرد که- از فریب‌های بزرگی است که دموکراسی و تمدن غربی معاصر بر سر جامعه بشر سوار کرده است. این موضوع قابل تحقق نیست به دلیل اینکه شما نمی‌توانید اراده‌ای را برتر اراده خود کنید. هیچ اراده‌ای برتر از خودش نمی‌شود این اصلِ عقلی است که فاقد الشی یا یعطی؛ شما خود حق حاکمیت ندارید حال می‌خواهید حق حاکمیت را به دیگری بدهید؟ اگر بگویید دارید این همان چیزی است که حق استبداد را توجیه می‌کند، مستبد هم می‌گوید من حق حاکمیت دارم و حق دارم که اراده‌ام برتر از دیگران باشد. لذا گفته‌ایم که ریشه دموکراسی غربی و استبداد یکی است و آن این است که بشر می‌تواند از دیگران برتر باشد و یک انسان می‌تواند خودبه‌خود از دیگران برتر باشد. بر روی این اساس ما می‌گوییم وجود یک حکومت [نیاز به قبول کردن ندارد.] البته اگر از مقبولیت همین را اراده می‌کنید قبول اما بر سر این نکته حرف داریم که جامعه نسبت به مسئله حاکمیت قابل نیست؛ یعنی یک حاکمیت موجود و حاکمیت بالفعلی وجود ندارد که مردم نسبت به آن فقط نقش قبول را ایفا کنند. حاکمیت به معنای مشروعیت وجود دارد یعنی حاکمی که حق حاکمیت دارد این است و این مفروق عنه است. امروز همین آیه را می‌خواندم؛ «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ فَلا يُنازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلى‏ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلى‏ هُدىً مُسْتَقيمٍ‏»[[17]](#footnote-17) خیلی وقت‌ها فکر می‌کردم که این به چه معناست؟ تا وقتی این روایت کثیره را در منابع اهل سنت دیدم که می‌گویند: «بايعنا رسول‏ اللّه صلّى اللّه عليه و آله بيعة الحرب‏ على السمع‏ و الطاعة في عسرنا و يسرنا و منشطنا و مكرهنا و أثرة علينا، و أن لا ننازع الأمر أهله‏» می‌خواهد این نکته را بگوید که مسئله امر و مسئله فرمانروایی تمام شده است و فرمانروا خداست و تو (ای رسول) مسئول آن هستی و «فَلا يُنازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ» کسی نباید با تو رقابت در این مسئله کند.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ» هر امتی روش و قانونی با خود دارد و قانون ما این است که «فَلا يُنازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ» فرمانروا خداست و کسی حق منازعه و رقابت با تو در مسئله حاکمیت را ندارد. حال بیعت ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر این اساس بود که «بايعنا رسول‏ اللّه صلّى اللّه عليه و آله بيعة الحرب‏ على السمع‏ و الطاعة في عسرنا و يسرنا و منشطنا و مكرهنا و أثرة علينا، و أن لا ننازع الأمر أهله‏» ما اصلاً در مسئله امر دخالت نکنیم و مسئله فرمانروایی مسئله‌ای مفروق عنه و از سوی خداست. لذا آن روایت را هم در سابق خواندیم که چند بار اتفاق افتاده است؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عشایر عرب را به اسلام دعوت می‌کردند و آن‌ها می‌گفتند که عیبی ندارد و ما فرمانروایی تو را قبول می‌کنیم اما به شرطی که فرمانرواییِ بعد از تو در اختیار ما باشد. حضرت هم فرمود که اختیار این امر در دست من نیست.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم

1. . الأحزاب: 6 النَّبِيُّ أَوْلى‏ بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ في‏ كِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُهاجِرينَ إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلى‏ أَوْلِيائِكُمْ مَعْرُوفاً كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً [↑](#footnote-ref-1)
2. . المائدة: 18 وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى‏ نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ إِلَيْهِ الْمَصيرُ

   همان: 40 أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَديرٌ

   الفتح: 14 وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً [↑](#footnote-ref-2)
3. . الأعراف: 54 إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ في‏ سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى‏ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثيثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ [↑](#footnote-ref-3)
4. . القصص: 68 وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالى‏ عَمَّا يُشْرِكُونَ [↑](#footnote-ref-4)
5. . النساء: 48 [↑](#footnote-ref-5)
6. . الشعراء: 108 [↑](#footnote-ref-6)
7. . المائدة: 7 [↑](#footnote-ref-7)
8. . التوبة: 111 [↑](#footnote-ref-8)
9. . الأحزاب: 13 وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَريقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُريدُونَ إِلاَّ فِراراً

   التوبة: 45 إِنَّما يَسْتَأْذِنُكَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ في‏ رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ [↑](#footnote-ref-9)
10. . التوبة: 43 [↑](#footnote-ref-10)
11. . همان: 43 [↑](#footnote-ref-11)
12. . الشعراء: 107 و 108 [↑](#footnote-ref-12)
13. . الأعراف: 171 [↑](#footnote-ref-13)
14. . النساء: 65 [↑](#footnote-ref-14)
15. . همان: 58 [↑](#footnote-ref-15)
16. . همان: تا 64 [↑](#footnote-ref-16)
17. . الحج: 67 [↑](#footnote-ref-17)